KAYNAK: T. Yazıcı-A. N. Tokmak-M. Kanar, ***Eski İran Nesrinden Seçmeler***, **s. 4-5**

**حکایت از نوروزنامه**

روزی نوشین روان بباغ سرای اندر، حجّام را بخواند تا موی بردارد. چون حجّام دست بر سر وی نهاد گفت: ای خدایگان دختر خویش بزنی بمن بده تا من دل تو از جهت قیصر فارغ گردانم. نوشین روان با خود گفت: این مردک چه می گوید، از آن سخن گفتن وی عجب داشت و لیکن از بیم آن استره که حجّام بدست داشت هیچ نیارست گفتن، جواب داد چنین کنم تا موی نخست برداری. چون موی برداشت و برفت. بزرجمهر را بخواند و حال با وی بگفت. بزرجمهر بفرمود تا حجّام را بیاوردند ویرا گفت: تو بوقت موی برداشتن با خدایگان چه گفتی؟ گفت: هیچ نگفتم. فرمود تا آن موضع را که حجّام پای بر وی داشت بکندند چندان مال یافتند که آن را اندازه نبود. گفت: ای خدایگان آن سخن که حجّام گفت نه وی گفت، چه این مال گفت بر آنچه دست بر سر خدایگان داشت و پای بر سر این گنج ...